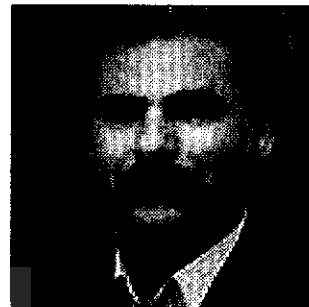


مدت‌ها پیش مقاله‌ای در زمینه فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران نوشته بودم و درباره اهمیت فرهنگ نقد، جایگاه و تعریف آن به طور مبسوط توضیح داده بودم. همکارم، دکتر خانیکی با توجه به آن سابقه از من خواست با توجه به اهمیت موضوع، مطلبی برای شماره ویژه دانشگاه مجله آیین، بنویسم. از آن‌جا که این شماره در شرف انتشار بود، گزیده‌ای از دو مقاله‌ای را که سابقاً در این زمینه نوشته‌ام، ارائه خواهم داد. شاید کمی عجیب باشد، اما واقعیت آن است که با وجود اهمیت نقد در توسعه علم و دانشگاه و برغم آن که ۷۰ سال از تاسیس نهاد آموزش عالی مدرن در ایران می‌گذرد، هنوز متون بسیار اندکی درباره فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران نوشته شده است. همان‌طور که خواهیم دید، یکی از ارکان دانشگاه و اجتماعی علمی و به طور کلی هرگونه اجتماع فکری و فرهنگی، نقد و نقادی است. برای دستیابی به توسعه علمی و همچنین توسعه نهاد دانشگاه، لاجرم باید به اهمیت فرهنگ نقد و نقادی بپردازیم و توجه خاصی به این زمینه مبذول داریم.

مفهوم فرهنگ نقد

فرهنگ نقد از منظر انسان‌شناسی^۱، به ارزش‌ها، باورها و معانی‌سازنده و حاکم بر رفتارهای ارزیابانه^۲ گروه یا فردی خاص در هنگام تفکیک سره از ناسره، درست از نادرست، زیبا از زشت، خوب از بد و کمال از نقصان امری مادی یا معنوی که متعلق به خود یا دیگری است اطلاق می‌شود. فرهنگ نقده همان چیزی است که معنای نقد به منزله نوعی کنش را در واقعیت تجربی آن در میان گروهی خاص تحقق می‌بخشد و روش‌ها، موقعیت‌ها، زبان و ابزارهای نقد را تعیین و تعریف می‌کند. فرهنگ نقد در "متن اجتماعی" خاصی شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد و از شرایط مادی و معنوی گروه تأثیر می‌پذیرد. از این رو در هر جامعه و جمعیتی، شکل و محتوای فرهنگ نقد بسته به نوع متن و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلفه تغییر می‌کند. فرهنگ نقد نه تنها از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر، بلکه از گروهی به گروه دیگر، متناسب با نوع "متغیرهای اجتماعی" مانند جنس، سن و شغل نیز تفاوت می‌کند، از این رو بهتر است وقتی از "واقعیت تجربی"^۳ نقد سخن می‌گوییم، از عبارت "فرهنگ‌های نقد"^۴ استفاده کنیم و "فرهنگ نقد" را در شکل واحد، تنها به منزله نوعی "مفهوم تحلیلی"^۵ به کار ببریم. فرهنگ نقد نه تنها شامل گروه‌های حرفه‌ای منتقدان در هنر، فلسفه و علوم است، بلکه تمام گروه‌های انسانی را هم در برمی‌گیرد، زیرا رفتارهای ارزیابانه^۶ به گروهی خاص محدود نیست. همچنین بر اساس معیارها و چارچوب‌های مختلف، مانند گونه‌های مبتنی بر "جفت‌های تقابلی"^۷ از قبیل سنتی / مدرن، صنعتی / ماقبل صنعتی، مذهبی / غیر مذهبی، زنان / مردان، نخبگان / مردم، ثرتمندان / مستمندان، صاحبان قدرت / فاقدان قدرت، جوانان / بزرگسالان، علمی / غیر علمی، روستایی / شهری و مدرن / پست مدرن، می‌توان "فرهنگ‌های نقد" را گونه‌شناسی کرد. گونه‌شناسی در هر حال تابع اجتماع بررسی شده، روش‌شناسی و چارچوب نظری محقق است که اشکال مختلف فرهنگ نقد بر اساس آن‌ها از یکدیگر متمایز می‌شوند.

باید توجه داشت که علیرغم وجود گونه‌های مختلف فرهنگ‌های نقد، می‌توان الگوهای فرهنگی غالب^۸ بر تمام خرده فرهنگ‌های نقد یا مشترک میان چند گروه خاص را در جامعه‌ای واحد شناسایی کرد، زیرا منطقاً تمام گروه‌هایی که در "ساخت اجتماعی"^۹ واحدی شریکند، دارای اشتراکات دیگری هم خواهند بود. این واقعیت تجربی است که امکان انجام گونه‌شناسی‌های مختلف و بررسی تجربی فرهنگ‌های نقد را فراهم می‌کند. بر این اساس، می‌توان از فرهنگ نقد ایرانی، فرانسوی و ژاپنی به منزله اشکال متفاوت فرهنگ‌های نقد نام برد، زیرا این جوامع با وجود آن که با یکدیگر متفاوتند، از نظر درونی دارای شباهت‌هایی هستند و در نتیجه نسبتاً از ساخت و انسجام واحدی برخوردارند. فرهنگ‌های نقد با مبانی "ساخت مناسبات قدرت"^{۱۰} در هر دو "سطح خرد"^{۱۱} و "سطح کلان"^{۱۲} در گروه و جامعه، پیوندی هستی‌شناختی و ناگسستگی دارند، زیرا هرگونه رفتار ارزیابانه، ممکن است در نهایت به صورتی از توزیع منابع قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بینجامد یا به نوعی از گفت‌وگوهای قدرت، اعم از حاکم یا رقیب متأثر باشد، چنان‌که اغلب تفکیک آن‌ها به سهولت میسر نیست. در نتیجه می‌توان گفت در میان نهادهای اجتماعی، "نهاد قدرت" نزدیک‌ترین و موثرترین رابطه تعیین‌کننده با فرهنگ نقد را دارد و هرگونه ارزیابی و تحلیل در زمینه فرهنگ نقد در هر اجتماع و گروهی، در وهله نخست ناگزیر از ارائه تبیین نسبت میان این دو خواهد بود. رونالد بارنت، یکی از صاحب‌نظران صاحب‌نام و پرکار مسائل آموزش عالی، کتاب مفصلی درباره



فرهنگ نقد و نقادی چیستی، چرایی و چگونگی نقد و نقادی در اجتماعات علمی

نعمت‌الله فاضلی*

جایگاه و مفهوم نقد در آموزش عالی با عنوان آموزش عالی: حرفه‌ای انتقادی (۱۹۹۷)، (barnett) منتشر کرده است. او در این اثر استدلال می‌کند هدف دانشگاه، تربیت انسان آکادمیک است و مهم‌ترین مولفه وجود انسان آکادمیک "تفکر انتقادی" است. او سپس سه مقوله "تفکر انتقادی"^{۱۱}، "اندیشه انتقادی"^{۱۲} و "نقدی"^{۱۳} را از یکدیگر تفکیک می‌کند. تفکر انتقادی، فرآیندی است که فرد طی آن مهارتی به نام انتقادی اندیشیدن را طی دوره تحصیل مدرسه‌ای و دانشگاهی کسب می‌کند. این آموزش انتقادی به فرد هویت انسانی دانش آموخته یا به تعبیر پیر بوردیو (۲۰۰۱) (bourdieu) "انسان دانشگاهی"^{۱۴} می‌بخشد. از این رو، تفکر انتقادی مقوله‌ای معطوف به فرد است. اما اندیشه انتقادی مفهومی متمایز است و به یک گفتمان، جریان یا نیروی فکری گفته می‌شود که "پدیده‌ای جمعی" است و ایجاد "هویت جمعی" می‌کند. برای مثال مکتب فرانکفورت یک جریان یا گفتمان انتقادی است. برخی معتقدند علم با توجه به هویت انتقادی‌اش، اساساً و ذاتاً به تولید اندیشه انتقادی می‌پردازد. همان‌طور که خواهیم دید، هابرماس کارکرد تمامی دانش‌های انسانی را رهایی‌بخشی از راه نقد می‌داند. برای مثال مایکل فیشر و جورج مارکز، در کتابی با عنوان انسان‌شناسی به منزله نقد فرهنگی (marcus, ۱۹۹۹) نشان می‌دهند انسان‌شناسی به مثابه یک رشته دانشگاهی، در طول قرن بیستم مجموعه‌ای از گفتمان‌های انتقادی در زمینه نقد فرهنگی جامعه غرب را تولید کرده است.

بارنت "نقد"^{۱۵} و "نقادیت"^{۱۶} را نوعی فرهنگ، یعنی مجموعه باورها و ارزش‌هایی که امکان تفکر انتقادی و تولید اندیشه انتقادی را فراهم می‌کند، می‌داند. او برای نشان دادن رسالت اصلی دانشگاه، یعنی نقد کردن، یک نظام مفهومی دیگر هم پیشنهاد می‌کند که برای شناخت فرهنگ نقد - یا چیزی که او نقادی می‌نامد- در اجتماعات علمی بسیار سودمند است. او "خرد انتقادی"، "بازاندیشی انتقادی"^{۱۸} و "کنش انتقادی" را از یکدیگر تفکیک می‌کند. هدف خرد انتقادی، نقد خرد و محصولات آن یعنی دانش و معرفت در صورت‌های مختلف است. در بازاندیشی انتقادی ما به نقد "خود" می‌پردازیم، در حالی که کنش انتقادی ما

معطوف به نقد جامعه است. بنابراین کل نهاد آموزش عالی، سه رسالت انتقادی بر عهده دارد: نقد دانش، نقد خود و نقد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم. نقد در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی و به تعبیر دیلتای "علوم فرهنگی"، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

فرهنگ نقد یا فرهنگ رهایی‌بخشی

هابرماس در کتابی با عنوان دانش و علایق انسانی (habermas, ۱۹۷۸) به ارائه شناخت و تعریفی از کارکردهای علوم می‌پردازد که به گمان من، برای شناخت اهمیت وجه انتقادی دانش‌های انسانی و علوم فرهنگی بسیار مهم است. از این رو در این جا اندکی مبسوط‌تر به دیدگاه هابرماس و درس‌های او می‌پردازم. یورگن هابرماس در کتاب دانش و علایق انسانی، بر اساس معیارهای کارکرد ابزار و هدف سه گونه شناخت را از هم متمایز می‌کند. شناخت تجربی- تحلیلی یا شناخت علم^{۱۷} این نوع شناخت با کشف "قوانین" و شناخت قانونمندی‌های هستی و جهان مادی سروکار دارد و به انسان کمک می‌کند محیط را تحت کنترل تکنیکی خود درآورد. نفع یا تعلیقی که این شناخت برای انسان دارد، تأمین نیازهای مادی برای بقای انسان است. فیزیکه علوم فنی و علوم اجتماعی از جمله این شناخت‌ها هستند. واسطه کسب این شناخت "کار" و "تجربه" است. شناخت تاویلی- تاریخی: این نوع شناخت با "فهم" متون تاریخی و کشف "معانی" نهفته در موقعیت‌ها سروکار دارد و "زبان"، واسطه تحقق علمی آن است. تعلیق یا نیاز بنیادینی که شناخت تاویلی به آن پاسخ می‌دهد، نیاز به استمرار و تداوم تاریخی است.

شناخت انتقادی: این شناخت موقعیت‌های فشار و روابط سلطه را نشان می‌دهد و نیاز یا تعلیق مربوط به آن، نیاز به "آزادی" و "رهایی از سلطه" برای رسیدن به بهروزی است. شناخت انتقادی در سطحی عام‌تر، ابزار تحقق "آرمانشهر" است. "آقتدار" واسطه تحقق نیاز به رهایی از راه شناخت انتقادی است. این معرفت به وساطت انتقاد از قدرت و ایدئولوژی حاصل می‌شود. علوم مثل سیاست و اقتصاد به این سه دسته تعلق دارند. در این دسته از علوم، تحلیلگر می‌کوشد از طریق محدود کردن حوزه قدرت و ایدئولوژی و انتقاد از آن‌ها، راه رهایی و آزادی از سلطه به ظاهر طبیعی آن‌ها را هموار کند. از نظر او رسیدن به

آزادی، در گرو آن است که در زندان ودایع فرهنگی و الزامات آن نماییم و با استمداد از یک "نظریه کلی مبتنی بر صلاح علمی"^{۲۰} در حوزه عمل، به وفاق و اجماع در عقاید و آراء برسیم و منشاء و ریشه علایق و مناسبات اجتماعی آدمی را در خود زبان جستجو کنیم. هابرماس معتقد است اهداف رهایی‌بخشی جز از راه شناخت این‌که افراد چگونه با هم تعامل و ارتباط متقابل برقرار می‌کنند میسر نمی‌شود.

این‌که آموزش عالی یا علوم فرهنگی، چگونه از راه انتقادی به رهایی‌بخشی انسان کمک می‌کنند، پرسش اصلی ماست. تاریخ علم در جوامع صنعتی غرب، گواه آن است که دانشگاه توانسته است امکان رهایی‌بخشی را از طریق نقد دموکراتیک جامعه فراهم سازد. جرارد دلنتی، یکی از جامعه‌شناسان برجسته بریتانیایی، اخیراً در کتابی با عنوان دانش چالش‌انگیز: دانشگاه در جامعه دانش محور (Delanty, ۲۰۰۱) استدلال می‌کند دانشگاه در جوامع صنعتی غرب توانسته است با ایفای رسالت انتقادی‌اش به دموکراتیزه‌تر کردن جامعه کمک کند و مشارکت مردم در شکل دادن به واقعیت‌ها را افزایش دهد. به اعتقاد دلنتی، دانشگاه کلیسا یا مبدعی برای تبلیغ فرقه‌ای خاص نیست بلکه فضایی امن و آزاد برای بروز همه ایده‌ها، خلاقیت‌ها و دانش‌هاست. به این ترتیب است که دانشگاه در خدمت دموکراتیزه کردن جامعه قرار می‌گیرد. از نظر دلنتی، دانشگاه دیگر تنها تولیدکننده دانش ابزاری و فنی و همچنین آموزش‌دهنده ایدئولوژی مورد نظر حکومت‌ها نیست بلکه پاره‌ای از جامعه مدنی است که منابع و اهداف غایی آن، نه فرهنگ ملی و نه ایدئولوژی نخبگان، بلکه خواسته‌های بی‌نهایت متکثر و متنوع همه مردم است. از این رو دانشگاه در جوامع صنعتی غرب، صرفاً محل "علم" نیست بلکه پایگاهی برای فرهنگ نیز به شمار می‌رود. بارنت در پاسخ به این سوال که چگونه دانشگاه می‌تواند به ایفای رسالت انتقادی خود بپردازد، به پیش شرط‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و معرفتی اشاره می‌کند. بر اساس استدلال او، علم برای آن‌که بتواند رسالت انتقادی و رهایی‌بخشی‌اش را ایفا کند، نیازمند تحقق سه شرط است. شرط اول، وجود "چارچوب"، سنت و گفتمانی است که از درون آن، استانداردها و معیارهایی که نقد باید بر اساس آن صورت گیرد

تعریف و تبیین شود. دومین شرط، وجود یک فضای سیاسی- اجتماعی است که اجازه و امکان تربیت انسان منتقد را بدهد و شرایطی فراهم سازد که نقد بتواند در موقع مقتضی، تاثیر ضروری خود را ظاهر کند. سومین شرط، وجود انگیزش یا تمایل به نقادی در فرد است و آمادگی و شجاعت او برای نقد کردن و شنیدن نقدهاست. بنابراین رسالت آموزش عالی، نقادی کردن و شرایط توسعه نقادی نیز وجود چارچوب گفتمانی، فضای سیاسی و اجتماعی مناسب و انگیزش فردی است. در چنین شرایطی است که دانشگاه می‌تواند به پیشرفت جامعه کمک کند و رسالت خویش را انجام دهد.

فرهنگ نقد در اجتماع دانشگاهی

بر اساس تعریف کلی فرهنگ نقد می‌توان گونه "فرهنگ نقد در اجتماع دانشگاهی" را از دیگر گونه‌های فرهنگ نقد در اجتماعات دیگر متمایز کرد و آن را به منزله گونه‌ای مستقل و متمایز، چنین تعریف نمود: ارزش‌ها، باورها و معانی سازنده نقد و تبیین‌کننده جهت شکل و محتوای رفتار ارزیابانه حرفه‌ای در میان کنشگران علم. کنشگران علم به همه کسانی گفته می‌شود که به نوعی فعالیت فکری، مانند تولید آثار فرهنگی و هنری و دانشگاهی اشتغال دارند. در این گونه‌شناسی، می‌توان بر اساس تمایزات حرفه‌ای که میان گروه‌های مختلف علمی و دانشگاهی وجود دارد، به تفکیک این گروه‌ها از قبیل ادبیات، فلسفه، سینما، علوم طبیعی و علوم اجتماعی، فرهنگ‌های نقد را هم از یکدیگر متمایز ساخت.

با توجه به این درآمد مقدماتی، می‌توان فرهنگ نقد در "اجتماعات دانشگاهی" را با ویژگی‌های زیر تعریف کرد و به کمک این ویژگی‌ها، آن را از سایر فرهنگ‌های نقد متمایز ساخت. ۱. فرهنگ نقد "جزء ساختاری"^{۲۱} و "هویت بخش" اجتماعات دانشگاهی است به طوری که می‌توان گفت بدون نقد، علم و اجتماع علمی و دانشگاهی، بی‌معنا خواهد بود؛ در حالی که اجتماعات دیگر می‌توانند بر پایه

عناصر دیگر قوام و دوام یابند و نقد برای آن‌ها جنبه ثانویه دارد.

این امر، به نظام خود ارزیابانه^{۲۲} علم و دانشگاه مربوط می‌شود. روایی و اعتبار یا قابل قبول بودن و نبودن و به طور کلی ارزشگذاری درباره فعالیت دانشگاهی در حوزه علم، تنها بر عهده دانشگاهیان است و نظام یا ابزاری خارج از نظام علم، مشروعیت و صلاحیت ارزشیابی فعالیت‌های علمی و دانشگاهی را ندارد. در نتیجه این دانشگاهیان هستند که باید به نحوی "مسئولانه"^{۲۳} نسبت به فعالیت‌های علمی و پژوهشی و دانشگاهی حساس باشند و پیوسته نسبت به این فعالیت‌ها و تولیدات علمی واکنش نشان دهند و با ارزیابی انتقادی، میزان درستی یا نادرستی و سهم فعالیت هر فرد را در پیشبرد علم و مرزهای دانش تعیین کنند. "قوه قضاییه"، یعنی نیروهای قضاوت‌کننده در عرصه علم، همان کسانی هستند که علم را خلق می‌کنند. این تمایزی اساسی است که بین نظام علمی و دیگر نظام‌های اجتماعی وجود دارد. در صورتی که دانشگاهیان از "برخورد انتقادی"^{۲۴} و مسئولانه نسبت به فعالیت‌های همکاران خود پرهیز کنند، "اجتماع علمی" دستخوش هرج و مرج درونی می‌شود و نهایتاً از پویایی و رشد باز می‌ماند.

این خصیصه احتمالاً در مورد علوم اجتماعی نسبت به سایر حوزه‌های علمی، از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا در این علوم همان‌گونه که دنزین (۱۵: ۲۰۰۰)، صاحب‌نظر برجسته متولوژی در علوم اجتماعی نیز تصریح می‌کند، نقد، بنیان روایی و اعتبار یافته‌های علمی به شمار می‌رود. او می‌نویسد: "روایی و اعتبار هر تحقیق اجتماعی، بسته به میزان آگاهی انتقادی‌ای است که آن تحقیق ارائه می‌کند." البته این معیار تنها در اجتماعات علمی‌ای پذیرفته می‌شود که از مرحله پوزیتیویسم خشک قرن نوزدهم عبور کرده

باشند و قدرت تحلیل ذهن انسان را محدود به محاسبات آماری و استفاده از اعداد ندانند و برای سنجش روایی و اعتبار تحقیق، صرفاً به معناداری روابط میان متغیرهای تابع و وابسته اکتفا نکنند، زیرا بسیاری از تحقیقات در حالی که از نظر محاسبات آماری معتبرند، نمی‌توانند مسأله‌ای را طرح یا پاسخی برای موضوعی فراهم کنند. بر اساس این معیار که می‌توان آن را "هنجار نقد"^{۲۵} نامید، یکی از اساسی‌ترین ارکان فرهنگ نقد قابلیت سنجش و ارزیابی خواهد یافت. ارل بی در کتاب جامعه‌شناسی علم انتقادی به درستی استدلال می‌کند که "علوم اجتماعی نوعی هوشیاری و آگاهی انتقادی از حیات اجتماعی هستند" (۱۵: ۲۰۰۰).

این موضوع اکنون در میان صاحب‌نظران، از اجماع عام برخوردار است، برای مثال پیر بوردیو معتقد است: "ممارست و تمرین در جامعه‌شناسی، فی‌نفسه نوعی داروی پیشگیری از بروز کنش‌های غیر عقلانی است، زیرا ماهیت این علم، نقد و مراقبت مداوم از خود است" (۱۹: ۱۹۶۹). اگر بپذیریم علوم اجتماعی یعنی نقد، ناگزیر باید پذیرفت تمرین جامعه‌شناسی نیز به منزله پاره‌ای از خود، مستلزم نقد است. ۲. نقد در اجتماعات علمی و دانشگاهی، دارای سازمان تعریف شده‌ای است و هنجارها و معیارهای آن، کم و بیش بر پایه نوعی اجماع عام شکل می‌گیرند، در نتیجه "نقد خصوصی"^{۲۶} یا "زبان خصوصی نقد"^{۲۷} و "نقد خارج از سازمان علم" وجود ندارد. می‌توان این امر را "هنجار عمومیت"^{۲۸} فرهنگ نقد نامید. بر اساس این هنجار، در صورتی که کنشگران علم، کنش‌های ارزیابانه خود در حوزه علم را خارج از این چارچوب انجام دهند، می‌توان آن را نوعی "ناپهنجاری" دانست. شاید مناسب‌ترین روش برای مطالعه آسیب‌شناسانه میزان سرپیچی از هنجار، عمومیت در فرهنگ نقد مردم‌نگاری باشد، زیرا افراد نقدهای خصوصی و خارج از چارچوب رسمی سازمان علم را در روابط غیر رسمی، گفت‌وگوهای دوستانه و به طور کلی زندگی

فرهنگ نقد جزء ساختاری و هویت بخش اجتماعات دانشگاهی است، به طوری که می‌توان گفت بدون نقد، علم و اجتماع علمی و دانشگاهی، بی‌معنا خواهد بود

روزمره ابزار می‌دارند. مشاهده مشارکتی^{۳۲} در اجتماع دانشگاهی می‌تواند توضیحی دقیق و عمیق از این امر به دست دهد.

۴. مشارکت در فرهنگ نقد برای همه اعضای اجتماع علمی و دانشگاهی امری الزامی است و میزان نقد حرفه‌ای^{۳۳} فرد در اجتماع علمی و دانشگاهی تابع میزان مشارکت فکریه اوست. این امر را می‌توان «هنجار مشارکتی» نامید. روشن‌های مختلفی برای سنجش میزان بینش اعضای اجتماع علمی و دانشگاهی به این هنجار وجود دارد. سناد مقالات انتقادی که دانشگاهیان در آن چاپ و نقد آثار دیگران، یعنی همکاران خود می‌نویسند و در نشریات علمی منتشر می‌کنند شاخصی ساده برای سنجش هنجار مشارکتی در یک اجتماع دانشگاهی است. البته شاخص‌های دیگر مانند به چالش کشیدن نظریات و فرضیه‌های موجود در قالب ارائه نظریه رقیب به شکلی صریح نیز مشارکت انتقادی در فعالیت علمی را آشکار می‌کند.

۵. نقد نوعی عمل و کنش موفقیت^{۳۴} یا واکنشی موفقیتی^{۳۵} در برابر یک جامعه بسته باشد. تولید نهادی شده‌ای^{۳۶} است که به صورت سیستمه

و در قالب‌ها و اشکال مختلف تحقق می‌یابد. ۵. اگرچه نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی، مانند دیگر اجتماعات با مناسبات قدرت پیوند دارد، اما اعتبار^{۳۷} و مشروعیت^{۳۸} خود را از مرجعیت یا اقتدار^{۳۹} نمی‌گیرد. حتی آن‌جا که بر مبانی قدرت هجوم می‌برد و آشکارا قدرتی را به چالش می‌کشد، باز هم از حمایت و اقتدار قدرت‌های رقیب برکنار است.

با توجه به این اصل، فرد در اجتماع علمی مجاز است از هر ایده‌ای سخن بگوید و از هر عقیده‌ای دفاع کند و هر ایده‌ای را متعلق به هر فردی که باشد، به چالش و نقد دعوت کند، تنها به شرط آن که این کار بر پایه مبانی عقلانی و منطقی صورت گیرد و نه با اتکاء به مرجعیت و قدرت، زیرا صاحبان قدرت از آن حیث که زمام قدرت در دست آن‌هاست، در منطلق اجتماع علمی منبع مشروعیت و اعتبار به شمار نمی‌روند. حضور عوامل قدرت در اجتماع علمی یا بکارگیری زبان آن‌ها در چالش‌های گفتمان علمی، نوعی مداخله غیر مسئولانه محسوب می‌شود و باعث کاهش مشارکت اعضای اجتماع علمی و دانشگاهی می‌گردد.

همچنین باید توجه داشت حضور غیر مسئولانه

کشورین قدرت در فرهنگ نقد تابع میزان استقلال نهاد علم و سازمان دانشگاهی و دیگر نهادهای مولد دانش از سازمان سیاسی جامعه است. در صورتی که این استقلال متزلزل باشد سرایت مصلحت‌جویانه و اقتدار طلبانه دستگاه قدرت بر روی اجتماع علمی و دانشگاهی را به رسمیت نخواهد شناخت و هنوز نهاد علم را جزئی از دستگاه دیوان سالاری خود نخواهد بشمارد.

۶. اجتماع علمی نوعی «اجتماع گفتمانی»^{۴۰} است. از این رو فرهنگ نقد به منزله یکی از اجزای مولفه آن در نوعی «گفتمان» و زبان ظهور و عینیت می‌یابد. در این صورت دیگر بهنجاری فرهنگ نقد را در یک اجتماع علمی خاص بررسی کنیم. با گذر از تحلیل گفتمانی^{۴۱} هم در فضای دیوان‌سالاری و هم در فضای جامعه مدنی آن، خواهیم بود.

۷. چون اجتماع علمی، اجتماعی گفتمانی است و فرهنگ نقد در ایران و گفتمان علوم می‌یابد، نوع فرهنگ نقد نیز جزو آن اجتماع غیرمتعلق با «تک‌صدایی»^{۴۲} (ایستاده) در یک عصر و جامعه خاص است. این صورت‌های نظامی

و انگاره‌های معرفت‌د که روندهای نقد یا جریان‌های سازنده نقد در اجتماع علمی را به وجود می‌آورند و آن‌ها را رهبری و هدایت می‌کنند. این امر که یکی از مهم‌ترین خصایص فرهنگ نقد است و اجتماع علمی و دانشگاهی را از اجتماعات دیگر متمایز می‌سازد، «بنیان علمی»^{۴۳} یا «هنجار علمی» نام دارد. اهمیت این موضوع هنگامی آشکار می‌شود که میزان تعهد و عدم تعهد به آن را در اجتماعی خاص نشان دهیم. بسیاری مواقع حتی در اجتماعات علمی رشد یافته نیز نقد از «منابع فرهنگی» دیگری جز ایستمه یا پارادایم‌های حاکم بر علم منشاء می‌گیرد. «هنجار علم» را می‌توان در کنار «هنجار مشارکت» شاخص میزان رشد یافتگی فرهنگ نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی دانست. آسیب‌شناسی فرهنگ نقد می‌تواند بنیادی‌ترین مفروضات زمینه‌ای و مسلم^{۴۴} در اجتماع علمی و دانشگاهی را آشکار سازد و نشان دهد نقد تا چه میزان در راستای رشد و تحول علمی یا از اهداف و انگیزه‌های منبعث از دیگر تمنیات و امیال آدمی سرچشمه می‌گیرد.

۹. نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی «پاسخگو»^{۴۵} است. طلال اسده انسان شناس بلنسد آوازه

تصوری و استند دانشگاهی حلقه‌ها و این باره می‌نویسد: نقد باید مسئولیت و پاسخگو باشد و برای آن که بتواند پاسخگو باشد باید صرفاً کسی را مخاطب خود قرار دهد که او نیز بتواند نقد را به چالش بکشد. در این مقاله کسب (۱۹۸۶-۱۹۸۷) با همین نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی، کاخ نظریه‌ها را یک استند و استند باید هرگز بر طرف سبزه انتقاد نمی‌تواند بازو به چالش برخیزد. در واقع او نیز به طور متقابل از حق انتقاد برخوردار است. در منظومه می‌تواند به نقد به چالش برخیزد و در برابر نقد او ایستدگی و از خود دفاع کند. این دفاع امینی به هدایت اجتماعی هیچ کدام از طرفین نقد واره نمی‌سازد. این امر را می‌توان «هنجار دموکراسی»^{۴۶} در فرهنگ نقد نامید.

۱۰. چهارم دموکراسی سیاسی است. استند در وضعیت‌های گوناگونی نفس خود را برای مثال در حکومت کمونیستی، اگر کسی کتاب جامعه باز و دشمنانش نوشته کارل راسکول پوپر را نقد کند پوپر یا همکاران نیز از مشرب او قادر به دفاع از خود در همان مناسبتی که خود نقد قرار گرفتند نیستند زیرا طبقه بسته

ایدئولوژیک با نام دفاع از ارزش‌های ازلی و ابدی کمونیستی، به سادگی مدافعان «جامعه باز» را به وابستگی به آمریکا همان دشمن مفروض ایدئولوژی کمونیسم متهم می‌کند و با انگ و وابستگی به امپریالیسم سرمایه‌داری او را منکوب می‌سازد. در نتیجه این وضعیت، نقد از حالت دیالوگ به مونولوگ تبدیل می‌شود و یک چیزی بیش از ابزار ساده سیاسی برای تامین منافع حزبی یا گروهی نخواهد بود.

«هنجار دموکراسی» منتقد را متعهد می‌کند امکان پاسخ دادن به نقد خود را بسنجد و از ورود به نقد تک‌صدایی^{۴۷} و مونولوگ بپرهیزد. این هنجار «بنیان اخلاقی»^{۴۸} فرهنگ نقد را تشکیل می‌دهد زیرا منتقد متعهد به ارزش‌های علمی و دانشگاهی، خود را ملزم می‌داند در یک متن اجتماعی، برای مثال کمونیستی، آب به آسیاب دشمنان اجتماع علمی و دانشگاهی نریزد و همکاران خود را در «مخمسه‌های سیاسی» که قادر به دفاع از خود نیستند، نیندازد. میزان پاداش‌های مادی و معنوی که حکومت‌های ایدئولوژیک به برخی اندیشه‌های انتقادی و منادیان و مولدان آن‌ها می‌دهند و میزان پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها توسط دانشگاهیان، شاخص

اشکباری برای سنجش میزان رشد یا فقدان اخلاقیات علمی در فضای نقد است. از آنجا که ماهیت قدرت به حجازها و نظم اخلاقی در اجتماع دانشگاهی بایند نیست، به فساد نظام دانشگاهی و اجتماع علمی و آلوده ساختن آن‌ها به روابط قدرت و سودجویی از آن، اهمیتی نمی‌دهد. اگر چه ممکن است همانند رژیم‌های کمونیستی شعارها و آرمان‌های بشردوستانه عدالت‌خواهانه و امپریالیست‌ستیزانه‌ای هم مطرح کند.

فرهنگ نقد در اجتماع علوم اجتماعی در ایران

در این بخش چندین در صدد ارائه گزارشی توصیفی از وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی ایران هستیم. دستیابی به شناختی همین و روشن از وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی، کار دشوار و پیچیده‌ای است، زیرا نقادی از راه‌های مختلفی انجام می‌شود و تشخیص این که چیزی انتقادی است یا غیر انتقادی هم کار ساده‌ای نیست. نقد یک ایده است که ایده یا ایده‌های دیگری را به چالش می‌کشد. ایده انتقادی مانند سایر ایده‌ها، به زبانی کلمات یا تصاویر در قالب مقاله، کتاب، فیلم یا سخنرانی ارائه می‌شود. بنابراین می‌توان برای شناخت وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی، از چند معیار زیر استفاده کرد.

نخست تشخیص گفت‌وگوهای رقیب است، به این معنا که چه گفت‌وگوهای سعي در نفی اصول و مبانی روش شناختی و معرفت‌شناختی یکدیگر دارند و خود را به صورت جایگزینی مناسب‌تر از دیگری مطرح می‌سازند. برای مثال در علوم اجتماعی غربی، نظریه‌های ساختارگرایی، کارکردگرایی، کنش متقابل نمادین، تفسیرگرایی یا نگرش‌های مارکسیستی، نوماکسیستی، مدرنیستی و پست‌مدرنیستی هر کدام مدعاهای خاص خود را دارند و مدعیات گفت‌وگوهای دیگر را به چالش می‌کشند. این نظریه‌ها هر کدام بر پایه سنتی استوار شده‌اند و از مفاهیم و رویکردهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خود دفاع می‌کنند. معتزله و اشاعره روزگاری دو گفت‌وگو فلسفی رقیب در میان متکلمان مسلمان بودند. در حال حاضر هم اسلامی‌سازی دانش یک گفت‌وگو رقیب برای علوم جدیدی که خاستگاه غربی دارند محسوب می‌شود.

اسلامی‌سازی دانش، گفت‌وگو رقیبی است که در تمام کشورهای اسلامی و حتی در میان مسلمانان

غربی مطرح است. بنابراین یکی از وظایف شناخت وضعیت نقد بررسی وضعیت گفت‌وگوهای رقیب و مثبت و جدت چالش بین آن‌هاست. در علوم اجتماعی ایران، فاقد گفت‌وگوهای رقیب که دارای محتوای معرفت‌شناختی هستند هستیم. گفت‌وگوهای رقیب موجود همواره روایت و نشاط آکادمیک که انگیزه‌ای برای جذب افراد به عرصه فکر باشد، برخوردار نیستند.

یک معیار دیگر برای شناخت وضعیت نقد در یک اجتماع علمی، شناسایی سنت‌های انتقادی است. سنت‌ها یا رسوم انتقادی، رویه‌هایی هستند که امکان شکل‌گیری ایده‌های نقادانه و همچنین امکان عرضه آن‌ها را فراهم می‌کنند. برای مثال سنت ژورنال‌نویسی و طرح‌نویسی در میان اندیشمندان مسلمان در سده‌های گذشته، امکان نقد آرای مختلف را برای نویسندگان فراهم می‌ساخت. سنت‌های انتقادی گاهی در رویکردهای یک جامعه نسبت به علم و همچنین شیوه‌های یادگیری آن، شکل می‌گیرند. در این جا مسأله آن است که روش‌های آموزش علم با نگرش یک جامعه به علم تا چه حد امکان اندیشه یا انتقادی

انتقادی را فراهم و میسر می‌سازد. برای شناخت این نگرش، باید به تحلیل فرهنگی جامعه بپردازیم و مفروضات بنیادین آن را نسبت به علم، آموزش، یادگیری و یاد دادن بررسی کنیم. معیار دیگر، بررسی میزان تولیدات فکری و انتقادی است که به صورت کتاب، مقاله، تک‌نگاشت تحقیقاتی، فیلم‌های تحقیقاتی یا سخنرانی عرضه می‌شوند. برای مثال انتشار مجموعه نشریات کتاب ماه که اکنون قریب به یک دهه از عمر آن‌ها می‌گذرد، خود نشان‌دهنده وضعیت نقد و نقادی در ایران است.

به نظر می‌رسد با گسترش رشته‌های دانشگاهی، افزایش تعداد دوره‌های تحصیلات تکمیلی، گسترش دسترسی به منابع دسته اول از طریق اینترنت، افزایش چشمگیر میزان نشر کتاب در کشور، توسعه نهادهای علمی مدنی مانند انجمن‌های علمی و حرفه‌ای و همچنین با توجه به بازتر شدن فضای سیاسی و امکان طرح آزادانه‌تر اندیشه‌ها در عرصه عمومی طی یک دهه اخیر، وضعیت نقد و نقادی در ایران بهبود یافته باشد. به اعتقاد من اگر چه در این زمینه پیشرفت‌هایی حاصل شده، اما با توجه به معیارهایی که به آن‌ها اشاره کردم و با توجه به

تجزیه زیسته و شناخت شهروندی‌ای که از اجتماعات علمی در ایران فارغ، فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران، همچنان رشد نیافته و نامرئحز باقی مانده است. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که منظور از رشد نیافتگی فقدان اندیشه انتقادی یا تفکر انتقادی در جامعه ایران و حتی اجتماعات علمی نیست. همان‌طور که گفتیم، مذهب اندیشه انتقادی و تفکر انتقادی از معیوم نقد و فرهنگ نقد یا به تعبیر زیسته نقادی متمایز است. منظور من در این جا آن است که نقد در اجتماع دانشگاهی ایران عمومیت ندارد. اغلب به صورت غیررسمی صورت می‌گیرد. نظریات علمی همگرا، تفکر و اخلاقی مسئولیت در آن کمتر توسعه یافته و دارای سازمندی یا به تعبیر بارشده سنت و گفت‌وگو نظری معین نیست. میزان بررسی کتاب‌هایی که اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها نوشته‌اند، یک شاخص کمی ساده برای نشان دادن میزان علاقه علمی استخوان به نقد و نقادی است. هروری بر مطالب مجلات کتاب ماه به وضوح نشان می‌دهد اغلب این مطالب را دانشجویان تحصیلات تکمیلی یا نویسندگان غیردانشگاهی

نوشته‌اند. بررسی کتاب (Book review) در دانشگاه مدرن امروزی سنت جا افتاده‌ای است. در صورتی که فرد دانشگاهی بخواهد ایده‌ای را به چالش بکشد، یکی از ساده‌ترین و در دسترس‌ترین راه‌های آن، بررسی کتاب است. سوالی که مطرح می‌شود، این است: چرا فرهنگ نقد در ایران رشد نیافته است؟ در ادامه، می‌کوشم دیدگاه‌های مختلفی را که در این زمینه وجود دارد، اجمالاً مورد بررسی قرار دهم. با توجه به شروطی که بارت برای رشد فرهنگ نقد و نقادی ذکر می‌کند، سه دیدگاه در مورد رشد نیافتگی فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران، می‌توان به این سه دیدگاه اشاره کرد.

۱. فقدان چارچوب یا گفت‌وگو نظری که نقادی در درون آن رشد کند:

تاریخ علم نشان می‌دهد تولید و توسعه علم، مستلزم وجود و شکل‌گیری سنت نقد در جامعه است. دکتر مهدی محقق در مقاله‌ای به نام "فلسفه در جهان اسلام" به حادثه‌ای تاریخی اشاره می‌کند که از اهمیت نقد در قرون نخست اسلام که دوره طلایی تمدن آن به شمار می‌روند حکایت دارد. وی در این باره می‌نویسد: دانشمندان اندیشه‌های مخالف را تحویل

می‌کردند و مجال رد و نقض شکوک را باز می‌گذاشتند. برای مثال می‌توان داستان ابوالحسن سوسنگردی را یاد کرد که می‌گوید من پس از زیارت حضرت رضا (ع) به طوس، نزد ابوالقاسم کعبی به بلخ رفتم و کتاب الانصاف فی الامامه ابن قبه رازی را به او نشان دادم. او کتابی به نام المسترشد فی الامامه در رد آن نوشت. سپس من آن را به ری نزد ابن قبه آوردم. او کتابی به نام المشتبث فی الامامه را نوشت و المسترشد را نقض کرد و من آن را نزد ابوالقاسم آوردم. او ردی بر آن به نام نقض المشتبث نوشت و چون به ری برگشتم، ابن قبه از دنیا رفته بود. "دکتر محقق ادامه می‌دهد که "و بر همین پایه دانشمندان معتقد بودند که مطالب علمی در پهنه عرضه بر مخالفان و میدان رد و ایراد صفا و جلوه خود را پیدا می‌کند. چنانچه ناصر خسرو گفته است:

با خصم گوی علم که بی خصمی
علمی نه پاک شد نه مصفا شد

زیرا که سرخ‌روی برون آمد
هر کو به پیش حاکم تنها شد

با افول تفکر انتقادی، چراغ علم در جوامع اسلامی نیز کم‌سو می‌شود؛ اما در دنیای غرب با رشد تفکر سنت انتقادی که گفته می‌شود منشاء آن به آکادمی افلاطون می‌رسد. "علم توانست به وضعیت کنونی برسد. علوم جدید بخصوص علوم انسانی و اجتماعی، خاستگاه غربی دارند و مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این رشته‌ها از شرایط تاریخی و اجتماعی مدرنیته غربی نشأت گرفته است؛ در نتیجه مباحث بنیادینی مانند عینیت در دانش‌های انسانی، امکان وضع قانون در این رشته‌ها، نزاع بر سر تفسیری یا تبیینی بودن کنش‌های انسانی، نزاع بر سر جایگاه عاملیت و ساختار، رابطه خود و دیگری و مسائلی از این قبیل، اساساً نمی‌توانند در کشورهای دیگر همراهی معرفتی در برداشته باشند، چنانچه تاکنون هم نداشته‌اند. در ایران اولین رسالت رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی پیش از هر چیز، انتقال این دانش‌ها به کشور به مثابه پاره‌ای از محصولات عصر جدید و دنیای مدرن تلقی می‌شد. تاسیس رشته‌های دانشگاهی در ایران مانند دیگر جوامع غیر غربی، در سیاست‌های دولت در زمینه تاسیس دانشگاه، تربیت نیروی تکنوکرات و تکنیسین‌های اجتماعی و فرهنگی

برای دستگاه دیوان‌سالاری و اجرای برنامه‌های توسعه ریشه دارد. از این رو این دانش‌ها عمدتاً در چارچوب ایدئولوژی و خواسته‌های دولت شکل گرفته و رشد یافته‌اند. دولت‌ها نیز اغلب دغدغه معرفتی ندارند، بلکه در پی دانش‌های کاربردی‌ای هستند که به حکمرانی بهتر آن‌ها یا تثبیت قدرت‌شان کمک کند، نه این که به نقد آن‌ها بپردازد یا علمی تولید کند که برای دولت سودمند نباشد. با توجه به این نکته، درمی‌یابیم تحقیقات اجتماعی در ایران عمدتاً بر اساس طرح‌های سفارشی دستگاه دولتی انجام می‌شوند. این امر پیامدهای مهمی برای رشته‌های دانشگاهی داشته است. از جمله این که تحقیقات اجتماعی عمدتاً به بررسی‌های پیمایشی توصیفی و کمی محدود شده‌اند. جامعه‌شناسان نیز به آماردانان و مترجمانی تبدیل شده‌اند که عمده توانشان صرف تالیف و ترجمه متون آموزشی برای انتقال دانش‌های انسانی غربی به کشور می‌شود. آنان بیشتر شبیه کارشناسان آماری هستند که داده‌های آماری را از مجموعه موضوعاتی که دولت خواستار آن‌هاست گردآوری می‌کنند. به عبارت دیگر، دانشگاه از طرف دولت برای تربیت انسان منتقد مدرن تاسیس نشده، بلکه منظور عکس آن بوده است.

۲. فقدان فضای سیاسی و فرهنگی مناسب برای نقد:

یکی از پیش‌شرط‌های توسعه علوم انسانی و فرهنگی، وجود آزادی و استقلال دانشگاهی است. اغلب نظریه‌پردازان این حوزه درباره این نکته اتفاق نظر دارند. در کشورهایی که تاریخ و تجربه‌ای طولانی از نظام‌های غیردموکراتیک دارند، اغلب نظام‌های دانشگاهی فاقد آزادی و استقلال هستند. در نتیجه نقد در این نظام‌ها به سهولت امکان رشد نمی‌یابد چرا که هزینه سیاسی آن بسیار بالاست (اگرچه نباید وزن این عامل را بیش از اندازه واقعی‌اش دانست). به اعتقاد من، در حال حاضر نقد در جامعه دانشگاهی به اندازه‌ای که آزادی بیان رشد کرده پیشرفت نداشته است. اما سهم این عامل را باید در کنار عوامل دیگر دید و ارزیابی کرد.

۳. فقدان انگیزه فردی:

فرهنگ عمومی جامعه، تعلیم و تربیت خانواده و نظام مدرسه باید تفکر انتقادی را به مثابه یکی از ارزش‌های مهم تربیتی و شخصیتی

در افراد جامعه درونی سازد تا انگیزه لازم برای نقد کردن و نقدپذیری در افراد به وجود آید. در غیر این صورت، حتی با وجود آزادی و استقلال دانشگاهی و مهیا بودن سایر عوامل، مشکل رشد نیافتگی اندیشه انتقادی همچنان برجای خواهد ماند. انگیزه به معنای وجود علاقه به تفکر انتقادی در درون افراد است. به تعبیر چت مایرز "تا زمانی که شاگردان انگیزه‌ای برای بکارگیری تفکر انتقادی نداشته باشند، تعلیم چارچوبی برای تجزیه و تحلیل کار عبث و بیهوده‌ای خواهد بود" (مایرز، همان: ۱۵). این سخن آلفرد نورث وایتهد نیز برای معلمان بسیار آموزنده است: "رشد فکری بدون علاقه امکان نخواهد داشت. علاقه جزء لاینفک توجه و ادراک است. می‌توان از طریق تنبیه یا فعالیت‌های لذت‌بخش، در افراد ایجاد علاقه کرد، اما بدون علاقه پیشرفتی وجود نخواهد داشت." مایرز به نقل از جان هولت از صاحب‌نظران تعلیم و تربیت می‌نویسد برای این که در دانشجویان علاقه و انگیزه ایجاد کنیم لازم نیست کار خاصی انجام دهیم، بلکه صرفاً باید آنان را از انجام کارهایی که احمق و کند ذهن بارشان می‌آورد، پرهیز دهیم."

از طرف دیگر وجود نظام پاداش‌های اجتماعی و اقتصادی نیز می‌تواند برای افراد انگیزه‌های بیرونی فراهم کند. متأسفانه در وضعیت کنونی جامعه ما انگیزه‌های درونی و بیرونی کافی که افراد را به نحوی قوی و موثر به نقد و نقادی بکشاند، کمتر وجود دارد. برای جلوگیری از اطلاله کلام، از بیان تفصیلی تجربه‌ها و مصادیق می‌گذرم، اما هر یک از ما با قریباً فقدان انگیزه اغلب دانشگاهیان به طرح مباحث انتقادی و نگارش مقاله درباره کتاب‌ها و تولیدات فکری همکارانمان آشنایی داریم.

به اعتقاد من، برای شناخت وضعیت نقد در اجتماعات دانشگاهی ایران، نیازمند بررسی‌ای تجربی هستیم که با توجه به سه محور مورد اشاره، اطلاعات قابل اعتمادی در اختیارمان قرار دهد. تلاش من در این جا بیش از هر چیز، گشودن باب بحث و طرح مساله بوده است. به هر حال امروزه با مساله و مشکلی به نام فقر تفکر انتقادی و فقدان روحیه نقادی در اجتماعات علمی کشورمان مواجهیم، حال آن که تولید علم و حتی آموزش و کاربست علم، مستلزم توسعه فکری و ارتقای روحیه نقادی

18. Critical self – reflection
19. Science
20. Universal pragmatics
21. Structural constituent
22. Self-judgment system
23. Responsive
24. Critical conduct
25. Norm of critique
26. Private criticism
27. Private language of criticism
28. Norm of generality
29. Participant observation
30. Professional concern
31. Norm of participation
32. Temporal practice
33. Institutionalized process
34. Discourse community
35. Cultural resource
36. Epistemic paradigm
37. Scientific foundation
38. Accountable
39. Moral foundation
40. Scientific ethos

منابع

Asad, T.: The concept of cultural translation in British social anthropology. In J. Clifford & G. Marcus. (eds) Writing culture. Berkeley: University of California Press, 1986.

Barnett, R.: Higher education: a critical business. London: The Society for Research into Higher Education, 1997.

Bourdieu, P.: Intellectual field and creative project. Social science Information 2: 89-119, 1969.

Fardon, R.: Mary Douglas: an intellectual biography. London: Routledge, 1999.

Foucault, M.: The order of things: The archaeology of human sciences. New York: Harper and Row, 1972.

Galtung, J. After Camelot. In I. Horowitz (ed.) The rise and fall of project Camelot: studies in the relationship between social science and practical politics. Cambridge, Mass. M.I.T. Press, 1967.

Gareau, F.H. The political economy of the social sciences. New York: Garland Publication, 1991.

Geertz, C.: The interpretation of cultures. London: Fontana Press, 1973.

Goodall, H. L.: Writing the new ethnography. New York: Alta Mira Press, 2000.

Marcus, G. & M. Fischer. Anthropology as cultural critique. Chicago: The University of Chicago, 1999.

Denzin, N. K.: Interpretive Ethnography: ethnographic practices for the 21st century. London: Sage Publications, 1997.

Bourdieu, P.: Homo Academicus. Translated by Peter Collier. New York; Polity Press, 2001.

انسان‌ها ذاتاً "مخلوقاتی مفهوم‌سازند" و می‌توانند به نحو ذاتی به رده‌بندی، تعمیم و سایر شیوه‌های ادراک عالم بپردازند. علیرغم این، او تاکید دارد که "راه‌های ویژه فهم عالم، آموختنی هستند" (مایرز، همان: ۱۸).

با این حال، باید در نظر داشت که تفکر انتقادی، درسی در کنار دیگر دروس دانشگاهی نیست بلکه می‌توان در تمام دروس به آموزش تفکر انتقادی پرداخت. تفکر انتقادی نوعی فرآیند و شیوه اندیشیدن است که می‌توان آن را در تمام دروس، رشته‌ها و موضوعات به کار بست. در واقع هر کلاسی می‌تواند نوعی آموزش تفکر انتقادی باشد. مهم آن است که استادان بدانند آموختن شیوه تفکر انتقادی ضروری است؛ ضرورتی که هم خود و هم دانشجویانشان باید به آن تن بدهند. توصیه‌ای که اغلب متخصصان تعلیم و تربیت به استادان و معلمان می‌کنند آن است که به جای تاکید بر افزایش اطلاعات دانشجویان، به آموزش فرآیند تفکر انتقادی بپردازند. یک بررسی تجربی در چهار دانشگاه نشان داده است استادان برای آموزش تفکر انتقادی، ۳۰ تا ۴۰ درصد از حجم و محتوای برنامه درسی خود کاسته‌اند. با این وجود آنان متذکر شده‌اند ارزش پاداشی که از طریق مشاهده پیشرفت چشمگیر شاگردان در قوای فکریشان دریافت کرده‌اند، بسیار بیشتر از گناهی بود که برای کاهش محتوای درس احساس می‌کردند (مایرز، همان: ۶۷). به اعتقاد من، علاوه بر ایجاد تعادل بین محتوا و فرآیند، مباحثه و گفت‌وگو، بهترین استراتژی برای بسط تفکر انتقادی است.

*عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

پانویس‌ها

1. Anthropol
2. Social context
3. Empirical entity
4. Cultures of critique
5. analytic conce
6. Oppositional binary
7. Dominant cultural patterns
8. Social structure
9. Structural power relations
10. Micro
11. Macro
12. Critical thinking
13. Itical thought
14. Criticism
15. Home academicus
16. Critique
17. Criticality

است. در پایان مایلم با توجه به کوتاهی مجال، به این نکته بپردازم که برای حل این مشکل چه باید کرد. بنابراین به صورت فهرست‌وار به ذکر چند نکته در این زمینه اکتفا می‌کنم. لازمه توسعه نقد و نقادی در اجتماعات علمی ایران، توجه به این نکات است:

۱. شناخت جایگاه نقد در اجتماعات علمی؛ برای این منظور نیازمند گسترش مباحث نظری و تحقیقات تجربی در زمینه نقد هستیم.
۲. توسعه فرهنگ نقد و تفکر انتقادی در دانشگاه‌های کشور، به منزله روشی برای تولید، اشاعه و کاربست دانش؛
۳. آموزش و گنجاندن مباحث نقد در نظام آموزش مدرسه‌ای و دانشگاهی کشور؛ تفکر انتقادی، نوعی رویکرد به آموزش و پژوهش علم است. این رویکرد باید در کلیت نظام آموزشی کشور گنجانده شود.
۴. توسعه ابزارها و امکانات نقد مانند مجلات ویژه نقد کتاب یا برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های ویژه نقد و تفکر انتقادی؛
۵. اشاعه نقد و نقادی به منزله یک ارزش در فرهنگ عمومی جامعه؛ در این زمینه رسانه‌ها و مطبوعات کشور می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند.
۶. ارائه پاداش‌های معنوی و مادی به فعالیت‌های انتقادی در دانشگاه‌ها، مانند پذیرش مقالات انتقادی به عنوان مقالات علمی-پژوهشی در فرآیند ارتقای استادان یا پرداخت پاداش‌های مادی قابل توجه به نوشتارهای انتقادی؛
۷. وضع قوانین و زیرساخت‌های حقوقی لازم برای دفاع از ارزش‌های معنوی و مادی فعالیت‌های فکری انتقادی در دانشگاه‌های کشور.

از میان راهکارهای فوق، آموزش نقد و تفکر انتقادی مهم‌ترین راهکار به شمار می‌رود. امروزه حتی در کشورهایی که از یک سنت قوی انتقادی برخوردار هستند، تفکر انتقادی به دانشجویان آموزش داده می‌شود. برای مثال در نظام دانشگاهی کالیفرنیا، دانشجویان موظفند پیش از فارغ‌التحصیلی، درسی را در تفکر انتقادی بگذرانند. کالج آلورنو در ایالت ویسکانسین، مهارت‌های مختلف مربوط به تجزیه و تحلیل و نقد را در برنامه‌های درسی خود گنجانده است (مایرز، همان: ۸). مورتون هانت از متخصصان تعلیم و تربیت نشان داده‌است بشر برای اندیشیدن استعدادی فطری دارد و